

عجب ماه بلند در آسمونه

(بررسی و معرفی ترانه‌های عامیانه خورزوق)

دکتر سیدکاظم موسوی*

فاطمه قدیرزاده**

چکیده

بیان احساسات درونی، از دیرزمان، در کنار زندگی روزمره، خاستگاه اولین سروده‌ها و آهنگ‌هایی است به نام ترانه. این ترانه‌ها که گویندگان مشخصی ندارند، نشأت گرفته از امیدها، آرزوها، خواهش‌ها، درد و رنج انسان‌هایی است که در کنار هم زندگی می‌کردند. می‌توان گفت: این ترانه‌ها حاصل اندیشه قومی و جهان‌بینی توده مردم است. قدمت شهر خورزوق واقع در اصفهان، به پیش از اسلام می‌رسد و نمونه‌های متعددی از سروده‌ها و آداب و رسوم فولکلوریک آن که دردست است، شاید به قدمت تاریخ آن باشند. وجود ترانه‌هایی آمیخته با نثر که ریشه در منظومه‌های زرتشتی دارد و نیز مناظرات، از جمله ویژگی‌های ترانه‌های خورزوق است. جمع‌آوری این ترانه‌ها، بخشی از پژوهش فرهنگ مردم این شهر است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: ترانه، فولکلور، خورزوق.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد

** کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی (ghadirzadefateme@yahoo.com)

۱. مقدمه

بیان احساسات پاک و لطیف درونی، همراه با غم زندگی روزمره و آرزوهای آن، جزء اولین تراوشات ذهنی و مرحله ابتدایی شعر و موسیقی است. خاستگاه آن‌ها روحيات و نبوغ افرادی ناشناس است. موضوعات گوناگون این ترانه‌ها، پیوند عمیقی با زندگی و سرشت انسان‌ها دارد. واقع‌گرایی، صراحت، صمیمت عاطفی، انعکاس محیط و وسایل کار، اندیشه‌های متضاد، لطافت بیان و اوضاع جغرافیایی، شکوه از بیدادگری‌ها از جمله ویژگی‌هایی است که برای این ترانه‌ها برشمرده‌اند. (همایونی، ۱۳۴۱: ۴۴-۴۸). نکته دیگر در این ترانه‌ها، شباهت‌های مضمون و موضوع آن‌ها بین اقوام گوناگون است به طوری که، منشأ بسیاری از این ترانه‌ها را زمانی دانسته‌اند که اقوام گوناگون با هم زندگی می‌کرده‌اند. «بنویست»، ایران‌شناس معروف، هم ترانه‌های عامیانه را از بقایای شعر هجایی عهد ساسانی دانسته است و معتقد است که با دقت در این ترانه‌ها و بررسی آن‌ها، می‌توان به مشخصات شعر عهد ساسانی پی‌برد (ادیب طوسی، ۱۳۳۲: ۴۹)؛ بنابراین، جمع‌آوری این ادبیات شفاهی در گوشه و کنار ایران که جایگاه آن ذهن تاریخی گذشتگان است، کاری جدی و ضروری است که تنها با زندگی در بین مردم و پرسش و پاسخ غیررسمی از آن‌ها میسر می‌شود. شهر خورزوق، از جمله شهرهای قدیمی شهرستان برخوار واقع در شمال اصفهان، دارای فولکلور و آداب و رسوم خاص خود است. با وجود این، نامی از این شهر در کتب جغرافیای کهن نیامده است و تنها در قرن اخیر به نام این شهر به صورت مکتوب برمی‌خوریم. «محمد ابن محمد رضا اصفهانی» از مؤلفان دوره قاجار در کتاب *نصف جهان فی تعریف الاصفهان* در معرفی بلوک برخوار، خورزوق را از دهات بزرگ و معروف این بلوک معرفی می‌کند (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۰۰). در کتاب دیگر همین دوره آمده: «خورزوق با زارعین دوازده مزرعه بزرگ و کوچک نیز چهار هزار [جمعیت دارد] و پر آب و کرامندترش قنات «پیری»^(۱) است که مزارع کویر مرده را از آب خود زنده [می‌دارد] و از آب‌فروشی گزاف، جوانی برازنده [است] و زارعین آنجا به گفته سیاحی: به زور از خداوند

روزی می‌خواهند. بیشتر غله‌اش جوکاری است در مزارع کم‌آب و با همه رنجبری که یک زارع با خانواده‌اش بیش از سه‌هزار متر مربع زمین را که پانزده من بذرافکن است از عهده برنمی‌آید با بیل زراعت کند. غله‌اش کم‌خوشه و تا رشوه زیاد ندهند در آن زمین‌های کویر نتیجه‌اش نیست و تریاک هیچ عمل نمی‌آید. جز در دهنو که آب رودخانه و اتصالی به [زمین] مار بین دارد یا کمی در خورزوق و در اراضی کویر ریناسی به زحمت عمل می‌آورند و غله‌اش هر سال بی‌آفت باشد. کفاف چهارماه مردمش را داده، هشت‌ماه دیگر را به مزدوری در بلوکات و نواحی و بردن نمک و زردک به اطراف و عوض، گندم و جو آوردن گذرانده زنانشان کرباس‌های خوب می‌بافند.» (انصاری، ۱۳۷۸: ۴۳۸-۴۳۹).

آنچه از نام کهن این شهر و نیز گویش رایج در بین مردم آن برمی‌آید، هم‌ریشگی آن با زبان پهلوی و فارسی میانه است که فرهنگ و فولکلور آن هم به قدمت تاریخ آن است. جمع‌آوری آداب‌ورسوم و فولکلور خورزوق با توجه به پیشینه تاریخی آن، کاری جدی تلقی می‌شود. قسمتی از این آداب‌ورسوم و نیز گویش آن برای اولین بار به روش میدانی توسط نگارنده گردآوری شده‌است. ادبیات شفاهی این شهر که شامل ترانه‌ها هم می‌شود، بخشی از این فرهنگ است که گاهی آمیخته با گویش محلی، از احساسات درونی و آرزوهای مردم آن سخن می‌گوید. آنچه در این بررسی به آن می‌پردازیم، معرفی و بررسی بخشی از ترانه‌های قدیمی خورزوق است. این ترانه‌ها در مراسم «فال بولونی» (کوزه) خوانده می‌شد. به این طریق که زنان هر یک بنا به نیتی، شب چهارشنبه سرخی (سوری) یا عمر کشون، بنا بر اعتقاد اهالی، «بولونی»^(۲) buluni را آب می‌کردند و هرکس، متناسب با هر نیتی که داشت، چیزی مثل دکمه، سنجاق یا دکمه‌های رنگی داخل آن می‌ریخت و درب بولونی را گذاشته و آینه‌ای و شانه‌ای و سرمه‌دانی روی آن قرار می‌دادند و آن را در تنوری رو به قبله می‌گذاشتند. بنا بر اعتقاد مردم، شب، حضرت فاطمه (س) به سراغ بولونی می‌آید، خود را در آینه می‌بیند، موهای خود را شانه کرده، چشمان خود را سرمه می‌کشد. فردای آن روز، صبح زود به سراغ بولونی می‌رفتند و بر روی پای دختر نابالغی چادر یا

پارچه‌ای می‌انداختند و بولونی را زیر پای دختر می‌گذاشتند، به طوری که، او نبیند و یکی یکی اشیاء داخل بولونی را درمی‌آورد و یکی از زنانی که تجربه این کار را داشت، این ترانه‌ها را می‌خواند و افراد بر اساس نیتشان خوب یا بد بودن آن را تعبیر می‌کردند، این فال بیشتر در بین زنان رواج داشت. بیشتر مضامین این ترانه‌ها ابراز احساسات و آرزوهای عاشقانه است که در دسته‌بندی محتوایی به آن اشاره می‌شود. در این تقسیم‌بندی ترانه‌های مربوط به عروسی، بازی‌ها و نیز نمایش‌های توده، با توجه به حجم زیاد آن‌ها گنجانده نشده‌است.

۲. ترانه‌ها

«ترانه» به مثابه بخشی مهم از ادبیات عامه، به همه آثار موزونی (سروده‌هایی کوتاه که با یکی از لحن‌های موسیقی هماهنگ باشد) گفته می‌شود که به صورت متل، افسانه، چیستان، آوازهای کار، سرودهای مذهبی، لالایی‌ها، ترانه‌های بازی و... با زبان محاوره (کوچه‌ای) در میان مردم رایج است (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۵۹).

بنابه تقسیم‌بندی استاد بهار، شعر قدیم در چهار عنوان تقسیم‌بندی می‌شود: ۱. سرود ۲. چامه ۳. ترانگ ۴. ضرب‌المثل و حکمیات. وی بعد از این تقسیم‌بندی ترانگ را متعلق به عموم مردم می‌داند و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که «بانگ پهلوی» و «بیت پهلوی» که شعرای باستانی اشاره کرده‌اند، آهنگ‌هایی بوده که در قالب این اوزان ریخته می‌شده و آن‌ها را به مناسبت نام موسیقی آن‌ها «فهلویات» نامیده‌اند (بهار، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

برخلاف این تصور که وزن شعر فارسی از عروض عرب گرفته شده‌است، بسیاری از این ترانه‌های محلی، ریشه در اوزان شعر پهلوی دارد که همان شعر هجایی قدیم است. «وزن ترانه‌های محلی بستگی به تعداد تکیه و محل آن‌ها دارد و غالباً تعداد و کمیت هجا نیز رعایت می‌شود. بدین معنی که دو مصراع یک ترانه علاوه بر این که غالباً از حیث تعداد

هجا مساوی می‌باشند و در هر دو مصراع بر روی هجاهای معینی تکیه وارد می‌شود، عدۀ این تکیه‌ها نیز در هر دو مصراع یکی است و در محل معینی از دو مصراع نیز وقفه موجود است» (پناهی، ۱۳۶۴: ۲۰). هرچند در خصوص وزن ترانه‌ها نظرات مختلف دیگری هم وجود دارد، بعضی آن را، هجایی، بعضی عروضی با اختیارات شعری بیشتر و بعضی آن را میان شعر هجایی و عروضی قرار می‌دهند.

همچنین بسیاری از این اشعار عامیانه با اشعار کودکان بلخ و هجویه ملکه بخارا و شعر یزیدبن مفرغ و ویژگی‌های مشترک دارد که طبق بررسی‌های به عمل آمده، وزن این اشعار کمی است و فقط در خصوص وزن و قافیه با اختیارات شاعری بیشتری مواجه می‌شویم (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۰: ۷۳).

در تقسیم‌بندی ترانه‌های عامیانه خورزوق می‌توان به موضوعاتی اشاره کرد که در ادامه می‌آید:

۱. ترانه‌هایی با مضامین عاشقانه که عمده‌ترین قسمت را دربر می‌گیرد؛
۲. ترانه‌های کار و زندگی اجتماعی؛
۳. ترانه‌هایی با مضامین مذهبی؛
۴. ترانه‌های سرگرمی که به گویش خورزوقی سروده شده‌است؛
۵. لالائی.

۱.۲. ترانه‌های عاشقانه

این دسته از ترانه‌ها که مانند همه ترانه‌های عامیانه، در خصوص فراق از یار، توصیف زیبایی معشوق، عشق به‌جامانده از دوران کودکی و نیز آرزوهای انسانی است، بیشترین تعداد، در این گردآوری را شامل می‌شود.

گل سُخر(سرخ) و سفید و دسته بستم	میان صد جوان دل بر تو بستم
میان صد جوان شادم نکردی	دو انگشت کاغذ و یادم نکردی
اگر شهر شو ما کاغذ گرونه [س]	مرکب در قلم جا زحفرونه ^(۳) س
مرکب در قلم چون مثلی آبه س	دلی کافر به حالی من کبابه[س]
در این مصراع تکیه روی هجای آخر	کمر باریک و تنباکو کشیمه
بلندبالا بلندی خوش چشمه	که شبها مرده خوابت چشمه
لبت وا کن که من سیرت بینم	کوچیک بچه ای چراغم یار خوری
تو که لب بون نشسته ای نار خوری	نخورده شراب و رنج مستون داری
کوچیک بچه ای عقل بزرگون داری	تو که رفتی به تهرون کی می آیی
قبا آبی قبا ببت لویبایی	گلها عالم تموم شد کی می آیی
خودت گفتی که وقت گل می آیم	عقشم(عشقم) به سر دختر همساده زده [س]
نارنج و ترنج بر سرم سایه زده[س]	از موی سرش منو کمر بندم داد
دختر همساده ^(۴) منو پندم داد	عجب ماه بلند در آسمونه [س]
عجب ماه بلند در آسمونه [س]	عجب شهبازه ای همساده مونه[س]
دلم می خواد لبی شهبازه بوسم	عجب پیرسگی دروازه بونه ^(۵) [س]

سر دستت همه کوکی طلا بود	قبا آبی قبایت بی بلا بود
به قربان قلدت هر جا که هستی	سر دستت همه نارنج یزدی
سر چشمه بشوریم گله‌ها را	برونی تو برونی گله‌ها را
دو چشم نرگسیت در یادم آمد	سر چشمه رسیدم خوابم آمد
حبیب و تندرست باشی برادر	سر کوی ارس ^(۶) باشی برادر
من بیچاره را شرمنده کردی	سر کوی بلند نظاره کردی
عالم خبرند که من تو را دارم دوست	بادام سفید سر درآورده ز پوست
سر از قدم تو ور(بر) ندارم شادوست	سرم ببرند تنم بیاید پابوس
سبب در دست و میل باغ داری	بیا دختر دو چشمون زاغ داری
سرم را بشکن و دردم دوا کن	سبب بنداز و میل باغ ما کن

پرفسور آرتور کریستن سن می‌گوید: بحر متقارب و حتی شکل مثنوی در فارسی پیش از اسلام وجود داشته‌است (خانلری، ۱۳۴۵: ۴۹). ظاهراً ابیات زیر نیز باقی‌مانده از یک مثنوی بوده که تنها این چند بیت آن، به‌جا مانده‌است. همچنین شکل مناظره‌ای آن، درخور توجه است. در این خصوص، می‌توان «مناظره بز و درخت آسوریک» را از نمونه‌های قدیمی شعر فارسی نام برد که بنا به حدس بنویست این منظومه، مناظره و به صورت نظم است.

چیکار داری که بابایم گدا بود دو چشم نرگسیت کار کجا بود

بیا دختر تو را می خوام چی می گی
چرا بر مادر پیرت نمی گی
- منم بر مادر پیروم بگفتم
مرا بر تو نمی دهند چی می گی
الهی مادر پیرت بمیرد
نمی دارد که کارم جا بگیری

ای حب نبات بیست و پنج ساله من
خیاط برید تو را به اندازه من
یارم منو می خواهد و من یارم را
دشمن چه سگی است که هم زند کارم را
تو که لب بون^(۷) نشسته ای نار خوری
کوچیک بچه ای عقل بزرگون داری
نخورده شراب و رنج مستون داری

به کنج باغ دیدم خرمن گل
به دنبالش دویدم همچو بلبل
به چش دیدم ز دل آهی کشیدم
دمی آخر به کام دل رسیدم

خداوندا دلم وسواس کرده [س]
هوای دختر عباس کرده [س]
نشایت می دهم گر شناسی
به دست انگشتر الماس دارد
گرفتم شاخه ای بی حد بلندی
که هرگز دست نامحرم ندیده [س]

ای سرو چمن دلم به دیوانه توست
یا خدا دشمن بدکوی (بدخوی) منو
یا خدا مهر تو را از دل من دور کند

گلا دیدم چه خوش اندازه می رفت
شبی هفتاد بر سر گوش می رفت
هر چه مردم همه دارند تو تنها داری
من به دور لب تو گردم هر چه تماشا دارد
خوبی و رشیدی و دلت بر ما نیست
خون می چکد و جراحتش معلوم نیست
برای خاطرت موندم در این ده
بسازم قرص (قصر) و ایوان طلائی
من بیچاره را شرمنده کردی
منو طوقی طلا کن گردن انداز
منو سنبوسه^(۸) کن زیر لب انداز
ز عشقت می کنم من باغبانی

ای ماه بلند آسمون خانه توست
کوکو بکشم به چشم مستانه تو
گلا دیدم دم دروازه می رفت
سخن می گفت از هوش می رفت
قد رعنا رخ زیبا داری
دهنت گل، دهنت غنچه، زبانت بلبل
سروی و بلندی و قدت پیدا نیست
کاری که کرد ز اندرانی جگرت
گل زرد و گل سخر (سرخ) و گلی به
اگر دانم که همراه می آیی
لب بون آمدی و خنده کردی
لب بون آمدی چادر پس انداز
اگر طوق طلا پیدا نمی شود
گل سُخرم تویی شاه غلامی

آن روز که غنچه بودی بو نداشتی
 حالا که وا شدی دست دیگرانی
 گل سُخرم چرا از من رمیدی
 مگر حفر (حرف) بدی از من شنیدی
 من که حفر بدی با گل نگفتم
 چرا مهر و محبت را بریدی
 کجا رفتی گل هر روزه من
 غلط کردی نماز و روزه من
 قسم خوردم که فردا روزه گیرم
 لب لعل تو را فیروزه گیرم
 به قرآنی که خطش بی شمار است
 به آن شاهی که تیغش ذوالفقار است
 سر از بالین عشقت بر ندارم
 که تا دین محمد برقرار است
 شبی به خانه خود رفتم از فراق نالیدم
 به خواب رفتم و روی مبارکت دیدم
 به بیستون که رسیدم هزار گل دیدم
 میان همه گلها تو را پسندیدم
 این آسم (اسب)^(۹) کیه [س] چمن چمن
 با اسم (اسب) سفید صد تو من می آید
 ندارم زر بریزم زیر پایش
 طلا و نقره گیرم پنجه‌هایش
 سیاه چشمون که چشمون در هوا زد
 کلید نقره و قفل‌ی طلا زد
 کلید نقره و قفل‌ی زمرد
 امشب شب ماه نبود و ماه پیدا شد
 که شب‌بنم در زمین کربلا زد
 در زیر کلاه چه قرص ماه پیدا شد
 در کوچه ما کلاه سیاه پیدا شد
 قربان کریمی و رحیمی تو خدا

امشب شب ماه نبود و ماه پیدا شد

نان و ترنج بر سرم نار نگیر	گر سیر شدی تو بونه ^(۱۰) بسیار نگیر
گر سیر شدی نامه سیری بفرست	با گل بنشین شکوفه را یار نگیر
قدیفه بون به بونت من به قربون	تن شونه ^(۱۱) حمومت من به قربون
تو که زانو زدی پیش بزرگون	زبانست طوطی و چاقوت گلگون
سر کوی بلند جنگ می کنم من	قبای میخکی رنگ می کنم من
قبای میخکی آبی نمی شه	محبت از دلم خالی نمی شه
از کوچه در آمدی بلندا باریک	سر بند چادرت دعا می بارید
تا کی بشینم تن شکر آب شود	مه در بغل و شکوفه در آب شود

۲.۲. ترانه‌های زندگی اجتماعی

ارزش‌های زندگی اجتماعی از جمله درونمایه‌های ترانه‌های مردمی است. مطرح کردن ارزش‌هایی همچون پاکدامنی زن در غیاب شوهر، نوع رفتارهای اجتماعی و عقیف بودن حتی در برخوردهای عاشقانه، که از جمله ویژگی برخی از این اشعار است، در ترانه‌های مردمی خورزوق هم دیده می‌شود. از دیگر ویژگی‌های ترانه‌های خورزوق آمیختگی آن با نثر است. مرحوم تاوادی در مقاله‌ای با عنوان «یک منظومه اندرزی در پهلوی زرتشتی» می‌گوید قسمتی از عبارات منظومه‌هایی که آقای بنونیست یافته، به نثر است و رسالات

پهلوی مزبور را مخلوطی از نظم و نثر می‌داند و ادامه می‌دهد: «آوردن قطعات منظوم میان عبارات منثور از دوره‌های کهن در زبان‌های هند و اروپائی معمول بوده و به احتمال غالب در پهلوی نیز این میراث باستان باقی مانده‌است و نمونه‌های نظم آمیخته به نثر که در ادبیات فارسی دری وجود دارد دنباله‌های همان رسم و آئین است و چنانکه بعضی نقل کرده‌اند تقلید از ادبیات عرب نیست» (خانلری، ۱۳۴۵: ۵۴).

در بررسی ترانه‌های خورزوق این آمیختگی نظم و نثر آشکار است و حتی برای لائاتی‌ها هم که در ادامه می‌آید، داستانی نقل شده‌است.

داستان ترانه زیر را این‌گونه نقل می‌کنند:

مردی که بار شتر داشته است از مسیری حرکت می‌کرده، زنی را می‌بیند که بر روی بام لباس پهن می‌کند. اتفاقاً بادی می‌آید و چارقد زن را پس می‌زند. مرد، یک دل نه صد دل، عاشق زن می‌شود؛ بار و حیوانات را رها کرده و به سراغ زن می‌رود و می‌گوید:

مرد: تو که بالای بونی سرو رعنا	میان هر دو لب بوسه بفرما
زن: تو که پایین بونی مرد رعنا	دو دست در کیسه کن پولی بفرما
مرد: دو دست در کیسه و کیسه به	که بار لوک به لوک رفته به قزوین
سرم را بشکن و سر بر سرت کن	تنم را بشکاف و پیراهنت کن
اگر مهر علی در سینه ات هست	مرا یک شب به جای شوهرت کن
زن: تنت را بشکاف و پالون خرم کن	سرت را بشکن و سر بر سگم کن
اگر مهر عمر بر سینه ات هست	سر و ریششت توکون شوهرم کن

نمونه دیگر:

داستان این شعر سعدی را نیز این طور نقل می کنند: که سعدی عاشق دختری می شود که هنوز به سن تکلیف نرسیده و قسمت او هم نبوده است. صبر می کند تا دختر به سن تکلیف برسد و خودش به شهر می رود، دختر پانزده ساله می شود. روزی صدای زنگی را می شنود، چاقویی برمی دارد و دیوار را می کند و از دیوار بالا می رود، پسر چوپانی را می بیند که پیلی (نخ) می ریسد و با لحن سوزناکی آواز می خواند، دختر سنگ کوچکی بر سر پسر می زند، وقتی او بالا را نگاه می کند، دختری را می بیند مثل ماه شب چهارده. او هم دیوار را می کند و بالا می رود از دختر می پرسد: تو جنی یا انس اینجا چه کار می کنی؟ می گوید من را سعدی اینجا آورده است و می خواهد با من ازدواج کند. اما من سعدی را نمی خواهم بلکه تو را می خواهم. پسر کتاب حضرت محمد (ص) را داشته، صیغه عقدی بین خود و دختر جاری می کند؛ وقتی سعدی برمی گردد و دختر را می بیند، این ترانه را می خواند:

ای پسته خندان لب لعلت کی مکیده [س]	در باغ وصال گل ریحان کی بچیده [س]
سعدی که نچیده س بسی غصه کشیده [س]	هر کس که بچیده س به مقصد برسیده [س]
زنجیر سر زلف (زلف) تو را تاب که داده است	چشم سیه مست تو را خواب که داده است

ویراب^(۱۲) منم آب در این راه که داده ست

دختر می گوید:

زنجیر سر زلف مرا تاب خدا داد	چشم سیه مست مرا خواب خدا
سعدی تو برو خیمه به گلزار دگر زن	گویا که در این دشت بسا گله

نمونه‌ای دیگر که از زندگی اجتماعی و ویژگی‌های زنی نجیب در جامعه، حکایت می‌کند، ترانه زیر است:

زنی که در لب بونه [س] نباشد زنی که هرزه، خندونه (س) نباشد

زنی حلوا خور و خرما خور اگر چون ماه تابونه (س) نباشد

در معنی این ابیات می‌گویند: زنی که با سر برهنه بر لب بام می‌رود نباشد، زنی هم که در کوچه می‌خندد نباشد و زنی که در مغازه می‌رود هم نباشد.

۳.۲. ترانه‌های کار

یکی دیگر از انواع ترانه‌های خورزوق، اشعاری است که افراد به هنگام کار در مزرعه می‌خواندند. «آریان پور» به نقل از «کارل بوخر» دربارهٔ تکوین ترانه‌ها، آن‌ها را به کار گروهی جوامع اولیه نسبت می‌دهد. بدین طریق که موزون‌بودن حرکات بدن در حین کار و اصوات آهنگین، نخستین ترانه‌ها را پدید آوردند. (آریان پور، ۱۳۵۴: ۳۰-۳۱)

فردی که گاواهن را حرکت می‌داد، ترانهٔ زیر را هنگام شخم‌زنی، می‌خواند:

برو برو جونم برو برو برو عمرم برو

برو برو تا وات vāt^(۱۳) کنم طوق طلا به نات (گردن) کنم

برو برو نازیم برو برو برو جونم برو

آی جونم جونم برو برو برو برو برو

برو برو برو برو

برو برو خوب می‌روی

۴.۲. ترانه‌هایی با مضامین مذهبی

صبح sohḥ (صبح) صادق، نور خالق، غنچه از گل و شبهه [س] vāšoyes

پنجه عطل (عطر؟) عبادت بر دلم بگشا شده [س]

مؤمنان در رای (راه) ما و حاجیان در رای (راهی) حاج

هر که صدقی seqdi (صدقی) صاف دارد با علی سودا کند.

کناره جده گفتم یا محمد

دم دروازه گفتم یا محمد

بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد

اگر محمد آمد و تو محمد را دیدی

حضرت به میان روضه داخل گردد

هر نیمه شبی که ماه مقابل گردد

شاید که مراد بنده حاصل گردد

من دست کنم دامن حضرت گیرم

امیر المؤمنین را یاد کردم

سر کوی بلند فریاد کردم

دل ناشادما را شاد گردون

امیر المؤمنین و شاه مردون

۵.۲. ترانه‌های سرگرمی

ترانه زیر به گویش خورزوقی است و آن را در زمانی می‌خواندند که مردان بر روی بام، برف پارو می‌کردند و زنان که برای آن‌ها غذایی به نام «کاچی چغندری» می‌پختند:

vaf yuve lālā	وف یوه لالا
bābām bešte bālā	بابام بشته بالا
čiči bexerem qārā	چی چی بخرم قارا
čiči bepešem kāči	چی چی بپشم کاچی
ki bepešu māmāči	کی بپشو ماماچی
ki bexeru āqāči	کی بخرو آقاچی
ki bešuru dādāči	کی بشورو داداچی

معنی:

چی چی بخورم قارا	بابام رفته بالا	برف می یاد لالا
کی بخورد برادر	کی بپزد ماما	چی چی بپزم کاچی
		کی بشوید خواهر

نمونه دیگر:

āle hu hu	hūy	هوی	آله هو هو
moq mo yā dāru	ā re	آره	مغ مو یا دارو
tox morož beke	ā re	آره	تخ مرژ بکه
tox morož košo	hanām igi	حنام ایگی	تخ مرژ کوشو
hanāž košo	daso pā qelāq	دس وپا غلاق	حناژ کوشو
qelāq košo	dem demuni	دم دمونی	غلاق کوشو
demuni košo	xerāb bebo	خراب ببو	دمونی کوشو
gartāž košo	bāli šotore	بالی شتره	گرتاژ کوشو
šotore košo	pā derax čenār	پا درخ چنار	شتره کوشو
či či xerue	balgi čenār	بلگی چنار	چی چی خروئه
či či mezue	roqan čerāq	روغن چراغ	چی چی مزویه

معنی:

هوی	خاله هو هو
آره	مرغ ما اینجاست
آره	تخم مرغ کرده است
حنا گرفتم	تخم مرغش کو
دست وپا کلاغ	حناش کجاست

کلاغ کجاست	رو پشت بام
پشت بام کجاست	خراب شده
گردهایش کجاست	بار شتره
شتره کجاست	زیر درخت چنار
چی چی می خورد	برگ چنار
چی چی mirine	روغن چراغ

۶.۲. لالائی

بیان درد، رنج، آرزو، حسرت، غم و شادی و نیز واژه‌هایی که زن از آینده و سرنوشت دارد، در غالب لالائی‌ها واگو می‌شود. این لالائی‌ها از دیگر سروده‌های عامیانه خورزوق است و به شکل داستانی غم‌انگیز، از درد و رنج زن در زندگی حکایت دارد و به صورت آمیزه‌ای از نثر و نظم باقی مانده است.

آخ آلا آلا گل نسرین	کوچه‌م کردی درو بستی
منم رفتم به قبرستون	تنور ماله سرم بستی
بزرگم کرد پدرونه	دو تا ترکی به گورستون
حالا دارم دو مروارید	منو بردند به ترکستون
	جهازم داد مادرونه
	محمد جون آبیاره [س]

آلا لا لا لا لائی	علی جونم به گهواره
گدا اومد میون خونه	لا لا لا گل پونه
آبش دادم خوشش اومد	نونش دادم بدش اومد

لا لا لا لا لا لائی

روایت این لالائی مختصراً این گونه است: دختری زن‌بابایی داشته که او را اذیت می‌کرده‌است؛ یک روز تنور ماله‌ای (پارچه تمیز کردن داخل تنور) را به او می‌دهد و می‌گوید: این تنور ماله را ببر و بشوی. او تنور ماله را به طرف دختر پرت می‌کند. دختر آن را برداشته و به قبرستان می‌رود و سر قبر مادرش گریه می‌کند. دو ترک آن دختر را می‌بینند و از سر دلسوزی او را با خود می‌برند و بزرگش کرده و شوهرش می‌دهند. از طرفی پدر، سراغ او را از زنش می‌گیرد. وقتی جواب درستی نمی‌شنود، خود را به صورت گدائی در می‌آورد و دیار به دیار، به دنبال دخترش می‌رود. بالاخره بر در خانه دخترش می‌رسد. در همین زمان دختر لالائی می‌خوانده، صدای او، به گوش پدر آشنا می‌آید. مرد بر در خانه او رفته و می‌گوید: یا محمد و یا علی و دختر به او نان می‌دهد. نان را پس می‌زند و درحالی که تا وسط خانه پیش رفته می‌گوید، آب می‌خواهم و دختر در هنگام آب آوردن برای گدا، با پدرش مواجه می‌شود. آن‌ها همدیگر را درآغوش می‌گیرند.

نمونه دیگر:

لالائی گویم و خوابت کنم من	طلا وردارم و دستت کنم من
لا لا لا گلم باشی	بمونی همدم باشی

۳. نتیجه‌گیری

در ترانه‌های خورزوق، مضامین عاشقانه با لطافت خاصی بیان شده‌است. آنچه به چشم می‌آید، آمیزش این ترانه‌ها با عقاید و به عبارتی، مذهبی‌کردن مضامین است؛ بنابراین و به احتمال قوی، با تغییر عقاید مردم این مضامین دینی هم به ترانه‌ها راه یافته است. درعین‌حال، کهنگی این مضامین از سادگی آن‌ها و تکرار مصراع آشکار است. آمیختگی نظم و نثر و شکل مناظره‌ای این اشعار از ویژگی‌های خاص این ترانه‌ها است. شباهت این ترانه‌ها با ترانه‌های مناطق گوناگون، با توجه به کم‌بودن ارتباط با دیگر نقاط، می‌تواند دلیلی برای این باشد که هریک از طوایف این ترانه‌ها را از قدمای خود به ارث برده‌اند و شاید ریشه این اشعار به اولین اشعارهجایی مربوط باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. نام قناتی در شهر خورزوق که مزرعه آن هم به همین نام معروف شده است.
۲. ظرفی به صورت تنگ که دهانه گشاده دارد.
۳. زعفران در زبان راوی به این صورت تلفظ شده است.
۴. همسایه در زبان راوی به این صورت تلفظ شده است.
۵. دروازه‌بان.
۶. معنی این واژه مشخص نشد.
۷. صورت دیگر بام.
۸. معنی این واژه مشخص نشد.
۹. اسب در زبان راوی این‌گونه تلفظ شده است.
۱۰. بهانه

۱۱. در گویش خورزوقی شویمون šoymun به معنی رفتن است، شاید این واژه هم به همان معنی باشد.
۱۲. شاید منظور میراب باشد.
۱۳. واتیمون vāteymun به معنی گفتن در گویش خورزوقی وجود دارد.

کتاب نامه

الف) منابع کتبی

۱. آریان پور، امیر حسین (۱۳۵۴). *جامعه‌شناسی هنر*، تهران: انجمن دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا.
۲. الاصفهانی، محمد مهدی محمد بن محمد رضا، (۱۳۶۸). *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، تصحیح منوچهر ستوده، چ ۱، تهران: امیرکبیر.
۳. بهار، محمد تقی (۱۳۷۱). *بهار و ادب فارسی* (مجموعه صد مقاله از ملک الشعراى بهار)، به کوشش محمد گلبن، تهران: امیرکبیر.
۴. پناهی سمنانی، احمد (۱۳۶۴). *ترانه‌های ملی ایران* (سیری در ترانه و ترانه‌سرایی در ایران). چ ۱، تهران: مؤلف.
۵. تفضلی، محمود (۱۳۳۴). «پیوند ترانه‌های عامیانه» سخن، دوره ششم، پاییز، صص ۸۸۷-۸۹۳.
۶. جابری انصاری، میرزا حسن خان (۱۳۷۸). *تاریخ اصفهان*، تصحیح جمشید مظاهری، چ ۱، بی‌جا: مشعل.
۷. خانلری، پرویز (۱۳۴۵). *وزن شعر فارسی*، چ ۱، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۸. درویشی، محمد رضا (۱۳۷۶). «سیری در مضامین ترانه‌های ایران»، فرهنگ و هنر، ش ۲۱، صص ۳۹-۳۵.

۹. طوسی، ادیب (بی‌تا). «ترانه‌های محلی»، مجله دانشکده ادبیات تبریز، س ۵، ش ۱، صص ۴۹-۱۰۰.
۱۰. میرصادقی (ذوالقدر)، میمنت (۱۳۷۶). *واژه‌نامه هنر شاعری* (فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و سبک‌ها و مکتب‌های آن)، چ ۲، تهران: کتاب مهناز.
۱۱. وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۰). *بررسی منشأ وزن شعر فارسی*، چ ۱، مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۲. هدایت، صادق (۱۳۷۹). *فرهنگ عامیانه مردم ایران*، چ ۳، تهران: چشمه.
۱۳. همایونی، صادق، (۱۳۴۸). «ویژگی‌های ترانه عامیانه ایران»، کاوه (مونیخ)، ش ۲۸، صص ۴۴-۴۸.

ب) منبع شفاهی

- گفتگو با صغری کاشیان (۱۳۸۴)، اهل خورزوق، بیسواد، ۸۵ساله.